



زلزله اسپیتاک در واپسین سالیان حکومت شوروی در ارمنستان



تجهیز مدارس ارمنستان

صاحب امتیاز و مدیر مسؤول:
لئون آهارونیان

دبیر تحریریه: روبرت صافاریان

شورای نویسندگان:

کارمن آذریان

لیا خاچکیان

گارون سرکیسیان

آرمینه ملیک ایسرائیلیان

مدیر هنری: لیا خاچکیان

ویراستار بخش فارسی: نسیم نجفی

وب سایت: کاجیک صافاریان

ورزش: آرمان استپانیان

اشتراک: کاترین یعقوبی

نشانی: تهران، خیابان انقلاب، بین

ولی عصر و فلسطین، شماره ۱۰۴۸

تلفن: ۶۶۴۹۵۱۸۰

۶۶۴۹۲۶۹۳

تله-فاکس: ۶۶۴۹۵۲۰۸

نشانی وب سایت:

www.hoos.com

وب سایت فارسی:

<http://farsi.hoos.com>

پست الکترونیکی:

hoos@inbox.com

در این شماره

- ۲ در صفحات ارمنی این شماره
۴ دیدار نمایندگان اقلیت‌های دینی با فرمانده پلیس تهران
۶ رفقای دیروز، رقبای امروز: سه رئیس جمهور ارمنستان در انتخابات آینده
نرانه آروستامیان
۸ زلزله اسپیتاک در واپسین سالیان حکومت شوروی در ارمنستان
۱۰ به بهانه هشتمین سالگرد مرگ ویگن
۱۲ مصاحبه‌ای با خواهر ویگن و کارو
مینو صابری

بخش ارمنی

- ۲ جامعه آرامنه ایران
۴ مادر استیو جابز ارمنی بوده است
۵ ارمنستان: کشته شدن سربازان در شرایط صلح

۸ تجهیز مدارس ارمنستان

مصاحبه‌ای با آرمن آبراهامیان رئیس بنیاد "مدرسه ارمنی" و واهه آهارونیان مشاور بنیاد

- ۱۴ سکوت علامت چیست؟
آزاد ماتیان
۱۶ به مناسبت روز فرهنگ
کارمن آذریان
۱۸ توماس ترانستریومر، برنده نوبل ادبیات
شانته باقرامیان
۲۰ نهمین دوره جشنواره "های فست" ایروان: تئاتر دیدن، تئاتر گفتن، تئاتر شنیدن
لیلیلت امیرخانیان
۲۲ آشپزی: تخم مرغ با سوخاری
۲۳ می‌توان از کودکی جلوی دندان‌درد را گرفت
ورزش
۲۴ آرمان در استپانیان
سرگرمی
۲۷

گوشه‌هایی از آنچه در صفحات ارمنی این شماره هویس آمده است

در سال‌های قتل عام از ولایت مالاتیای ترکیه گریخته و به ایالات متحده پناهنده شده بودند. کلارا و همسرش پل جابز که خود نمی‌توانستند بچه‌دار شوند، استیو را در بدو تولد به فرزندی پذیرفتند. استیو جابز آن‌ها را پدر و مادر واقعی خود می‌دانست و اعتقاد داشت نقش آن‌ها در شکل‌گیری شخصیتش مهم‌تر از پدر و مادر بیولوژیکش بوده است. کلارا در سال ۱۹۸۶ در ۶۲ سالگی از دنیا رفت و نتوانست شاهد موفقیت جهانی فرزندش باشد.

ارمنستان: مرگ سربازان، اما نه در میدان‌های جنگ

اکنون چهار سال است که هر پنج‌شنبه، پدران و مادران سربازان ارمنی کشته شده در ارتش در شرایط صلح، جلوی مقر دولت در ایروان اجتماع می‌کنند و خواهان رسیدگی به قتل، خودکشی یا ضرب و شتم فرزندان‌شان در ارتش هستند. پنج‌شنبه ۱۳ اکتبر (۲۱ مهر) این اجتماع همیشگی به راهپیمایی به سوی دادستانی کل کشور و سپس مقر ریاست جمهوری تبدیل شد. دلیل این امر کشته شدن سه سرباز در عرض پنج روز بود. بنا به اطلاعیه رسمی یکی از این سربازان در حین تمیز کردن اسلحه‌اش به خاطر اشتباه خودش کشته شده و دو تن دیگر خودکشی کرده‌اند. اما پدران و مادران آن‌ها و فعالان حقوق اجتماعی معتقدند که در هیچیک از موارد توضیحات قانع‌کننده نیستند. آن‌ها می‌گویند این سربازان وظیفه که جوانانی نوزده بیست ساله هستند توسط فرماندهان‌شان مورد انواع آزار و اذیت قرار می‌گیرند و مقامات ارشد ارتش هم توانایی مقابله با آن‌ها را ندارند. تظاهرکنندگان جلوی مقر ریاست جمهوری خواهان این بودند که سرژ سرکیسیان تضمین بدهد دیگر این اتفاقات تکرار نخواهد شد و اعلام کند که چه اقداماتی عملی در این زمینه خواهد کرد. آن‌ها همچنین خواهان روشن شدن همه موارد کشته شدن سربازان در ارتش در زمان صلح بودند. رئیس دادستانی کل ارتش می‌گوید که تعداد کشته‌ها کاهش پیدا کرده و دادستانی نظامی در پی این است که این پدیده را به کلی ریشه‌کن کند. در روزهای اخیر خبر دستگیری گروهی و برکناری گروه دیگری از ارتشیان در رابطه با این پدیده از



انجام می‌شود و از این نظر این پروژه سهم اندکی نیز در ایجاد اشتغال در این کشور بازی می‌کند. آرمن آبراهامیان رئیس بنیاد "مدرسه ارمنی" ایالات متحده و واهه آهارونیان مشاور بنیاد، در ایران به سر می‌بردند. با استفاده از این فرصت مصاحبه مفصلی با آن‌ها کردیم که طی آن جزئیات فعالیت‌های موسسه‌شان را شرح دادند.

مادر استیو جابز ارمنی بوده است

استیو جابز، مدیر شرکت اپل، مبتکر کامپیوترهای خانگی مکینتاش، آی فون و آی پد، روز ۵ اکتبر در اثر بیماری سرطان درگذشت. مرگ او انعکاس وسیعی در مطبوعات دنیا و ایران داشت و از او به عنوان کسی که نقش مهمی در شکل‌گیری دنیای امروز داشته است، یاد شد. چهره او و سیب گاز زده‌ای که نماد شرکت اپل است، به نشانه‌هایی آشنا برای همگان بدل شدند. استیو جابز از ثروتمندترین مردان دنیا و قدرتمندترین مدیران دنیای کسب و کار بود.

ارمنه اما، علاوه بر همه این‌ها، دلیل دیگری هم برای توجه به استیو جابز داشتند. معلوم شد که مادر ناتنی استیو جابز، کلارا، ارمنی و از فرزندان بازماندگان قتل عام ارمنه بوده است. خانواده کلارا

تجهیز مدارس ارمنستان با کمک‌های ارمنه دیاسپورا

در آخرین سال‌های حکومت ارمنستان شوروی، نوسازی مدارس کشور، بخصوص مدارس مناطق دورافتاده روستایی، مورد بی‌توجهی قرار گرفته بود و دانش‌آموزان این مدارس روی میز و صندلی‌های شکسته درس می‌خواندند. لئون آهارونیان، نیکوکار ایرانی-ارمنی، با مشاهده اوضاع نابسامان این مدارس به فکر افتاد با بنیان‌گذاری یک بنیاد به قصد جمع‌آوری کمک و بسیج ارمنه دیاسپورا برای تجهیز این مدارس به میز و صندلی و تخته‌سیاه نو، با این شرایط مقابله کند. در نخستین سال‌های دهه ۲۰۰۰ میلادی این بنیاد به نام "مدرسه ارمنی" در ارمنستان تأسیس شد و چند سال بعد، در سال ۲۰۰۳، به همین نام در ایالات متحده به ثبت رسید. بنیاد "مدرسه ارمنی" با جمع‌آوری کمک از ارمنه ایرانی مقیم آمریکا توانسته است تاکنون ۲۰۰ مدرسه کوچک را در ارمنستان نوسازی کند. بچه‌های این مدارس میز و صندلی‌های جدیدشان را که از جنس ام دی اف به رنگ‌های شاد هستند و از ایران وارد می‌شوند، دوست دارند و با ذوق و شوق بیشتری سرکلاس‌های‌شان حاضر می‌شوند. کار ساخت و ساز میز و صندلی‌ها در ارمنستان



عضویت خود در این مجمع سخن می‌گوید. او معتقد است که برای این که تصویر جامعی داشته باشیم از آنچه در زمینه املاک و دارایی‌های جامعه ارامنه می‌گذرد، نیاز به اطلاعات و حسابرسی جدی داریم. سپس ادامه می‌دهد:

"... اما هیچ مکانیزمی برای حسابرسی و حسابدهی وجود ندارد. در نتیجه طرح هر پرسشی، موجه یا ناموجه، با دیوار سکوت مسئولان امور برخورد می‌کند. می‌گویند سکوت علامت رضاست. اما در این مورد سکوت معنای دیگری هم دارد: بله، درسته، خُب که چی؟ که هیچی. ملک و املاک فروخته شده، ساختمان هشت طبقه ساخته و فروخته شده، کلوب ارامنه اصفهان درش تخته شده و ماجرا همین طور ادامه دارد. یک نمونه دیگر: برای ساختمان یک بنا، مجمع نمایندگان یک میلیون تومان بودجه پیشنهادی شورای خلیفه‌گری را تصویب کرده بود. شورای خلیفه‌گری در گزارش سالانه خود برای ساختمان این بنا ۱۵ میلیون تومان هزینه منظور کرده بود. در جواب یکی از نماینده‌ها که در این مورد سوال کرده بود، رئیس شورای خلیفه‌گری گفت: "لازم شده، خرج کردیم، نمی‌خواهید، خرابش می‌کنیم". و جلسه سهل و ساده این اهانت را تحمل کرد و به روی خودش نیاورد. این نمونه کوچکی است، اما به قول معروف مشت نمونه خروار است. در اینجا سکوت تنها علامت رضا نیست، نشانه اهانت هم هست، معنی‌اش این است که شما اصلاً کی هستید که ما به شما جواب بدهیم. اما سکوت در عین حال نشانه ترس است، چون هر پاسخی می‌تواند به نوبه خود ده‌ها سوال جدید پیش بیاورد، و بعد کیه که بتواند به همه این‌ها جواب بدهد.

و اصولاً چه کسی باید پاسخ دهد؟ مصادر امور غالباً خودشان را در مقام مقدسین آسمانی می‌دانند. آن‌ها هیچ تمایلی برای گفت‌وگو با آدم‌های فانی معمولی ندارند. و اگر عنوان رهبر اعتقادی را هم یدک بکشند، در آن صورت بالاتر از هر دادخواست و پرسشی جای می‌گیرند."

روز و هفته فرهنگ ارمنی

۸ اکتبر (۱۶ آبان) روز فرهنگ بود. این روز به مناسبت سالگرد به روایتی کشف و به روایتی دیگر ابداع حروف ارمنی، به این نام نامیده می‌شود و گفتنی



رسانه‌های عمومی پخش می‌شود.

ایران در "های فست"، جشنواره هنرهای نمایشی ارمنستان

"های فست" مهم‌ترین رویداد تئاتری ارمنستان است. پاییز هر سال گروه‌های نمایشی از اقصای نقاط جهان به ایروان می‌روند تا در این جشنواره نمایشی منطقه‌ای شرکت کنند. شعار امسال جشنواره این بود: تئاتر ببینیم، تئاتر بگویم، تئاتر بشنویم. از ایران هم هر سال گروه‌های تئاتری در این جشنواره شرکت می‌کنند. در گزارشی که در این شماره هویس درباره نهمین دوره جشنواره به چاپ رسیده است درباره حضور ایران در جشنواره چنین می‌خوانیم:

"ایران با چند گروه در جشنواره حضور داشت، از جمله گروه نمایشی "میم" با نمایش فریاد. رویدادهای این نمایش در یک آسایشگاه روانی می‌گذرند. پنج شخصیت اصلی روایت‌های زندگی خود را باز می‌گویند. نمایشنامه بر حرکات بازیگران استوار است و دیالوگ اندک است."

سکوت به چه معناست؟

آزاد ماتیان، شاعر و مترجم ایرانی-ارمنی که خود چند دوره عضو مجمع نمایندگان ارامنه اصفهان بوده است، در نوشته‌ای با عنوان فوق درباره تجربه

است که مختص ارامنه دیاسپورا است. در ارمنستان چنین مناسبت و چنین جشنی وجود ندارد. به هر رو، در ایران انجمن‌های ارامنه برنامه‌های متعددی به این مناسبت برگزار می‌کنند. در یکی از این برنامه‌ها که در مجتمع فرهنگی ورزشی رافی برگزار شد، کارمن آذریان، همکار دوهفته‌نامه هویس و مسئول بخش فرهنگی انجمن رافی، سخنران اصلی جلسه بود. او نخست تصویری از اوضاع فرهنگی ارامنه ایران ترسیم کرد:

"این روزها شاهد خالی شدن شهرهای مختلف کشور از ارامنه و کوچک و کوچک‌تر شدن روزافزون میراث اقتصادی و فرهنگی مان هستیم. واقعیتی که سردمداران جامعه ارامنه را واداشته است سیاست "اِپتیمالاسیون و بازساماندهی" در پیش بگیرند. مدارس ارمنی که با زحمتهای جانفرسای پیشینیان ما تاسیس شده‌اند یکی پس از دیگری تعطیل می‌شوند، واقعیتی که ما نمی‌توانیم به سادگی با آن آشتی کنیم. اما این راه هم نمی‌توانیم نادیده بگیریم که تعداد دانش‌آموزان این مدارس آن قدر کاهش پیدا کرده که باز نگاه داشتن درشان بی‌معنی است."

کارمن آذریان راه حل این وضعیت را در اتخاذ سیاست حرفه‌ای‌گری (پروفیسینالیزم) و استفاده از آدم‌های باصلاحیت در مصدر کارها بدون توجه به وابستگی‌های گروهی آن‌ها می‌داند.

دیدار نمایندگان اقلیت‌های دینی با فرماندهی پلیس تهران به مناسبت هفته نیروهای انتظامی

اقلیت دینی‌مان اختصاص داده شده که بر اساس آن می‌توانند مطابق آداب و رسوم خود مراسم خودشان را برگزار کنند و دولت و نظام هم ملزم هست که امنیت و آرامش را برای آن‌ها فراهم کند. هم اینک که در خدمت شما هستیم کنگره جهانی آشوریان از پنج‌شنبه گذشته در حال برگزاری است و از بیست کشور دنیا از جمله از آمریکا، استرالیا، کانادا و کشورهای اروپایی مهمانان آشوری برای شرکت در آن در تهران تشریف دارند. یکی دو هفته گذشته جشن مهرگان را داشتیم که ویژه هموطنان زرتشتی بود. آن هم در کمال آرامش مطابق آداب خودشان در تهران و شهرستان‌ها برگزار شد. و همین طور جشن سده یا کریسمس

در مجلس شورای اسلامی، شخصیت‌های علمی، فرهنگی و هنری، و رؤسای انجمن‌ها و سازمان‌های اقلیت‌های دینی کشورمان شامل آرامنه، آشوریان، زرتشتیان و کلیمیان عزیز، که در پایتخت مستقر هستند خدمت شما رسیدیم برای تبریک هفته نیروهای انتظامی و خدا قوت گفتن. همان‌طور که می‌دانید، در مراکز خاص این عزیزان شامل کلیساها، آتشکده‌ها، کنیسه‌ها، باشگاه‌ها، مراکز فرهنگی و هنری — فکر می‌کنم در تهران بیش از ۴۰ انجمن و مرکز دینی اقلیت‌ها داریم — آداب و رسوم خاصی حاکم است که با آداب و رسوم اکثریت جامعه متفاوت است. در قانون اساسی چهار بند به موضوع هموطنان

روز دوشنبه ۱۸ مهر، نمایندگان اقلیت‌های دینی کشور به مناسبت هفته نیروهای انتظامی با فرمانده پلیس تهران، حسین ساجدی‌نیا دیدار کردند. در این دیدار که به ابتکار دفتر امور اقلیت‌های وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی برگزار شده بود، نمایندگان اقلیت‌های دینی در مجلس شورای اسلامی، شخصیت‌های علمی و فرهنگی و رؤسای انجمن‌ها و سازمان‌های فرهنگی و مطبوعاتی حضور داشتند.

سعید تقوی، سرپرست دفتر امور اقلیت‌های وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، در آغاز دیدار با فرمانده نیروهای انتظامی تهران بزرگ گفت: «همراه روحانیون، نمایندگان اقلیت‌های



اسفندیار اختیاری
نماینده زرتشتیان در مجلس شورای اسلامی



گئورگ وارتان
نماینده آرامنه تهران و شمال در مجلس شورای اسلامی



سعید تقوی
سرپرست دفتر امور اقلیت‌های وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی



سردار حسین ساجدی‌نیا
فرمانده پلیس تهران بزرگ



سیامک مره صدق
نماینده کلیمیان در مجلس شورای اسلامی



اسقف بنیامین
نماینده کلیسای شرق آشور در ایران



خود آن کارشناس نیروی انتظامی مستحضر بود که چه آداب و رسومی هست و... وقتی مدیران عوض می‌شوند ما متوجه می‌شویم کارشناس هم عوض شده، و مدتی وقت می‌برد تا افراد جدید با مناسبات خو بگیرند."

حسین ساجدی‌نیا، فرمانده پلیس تهران، در پایان دیدار از همه حاضران تشکر کرد و پیشنهاد داد که دیدارهای پلیس با نمایندگان اقلیت‌ها بیش از سالی یک بار انجام بگیرد. به تأکید فرمانده پلیس تهران، نیروهای انتظامی موظفند امنیت و آرامش را برای همه شهروندان فارغ از دین و مرام‌شان فراهم کنند.

پیش از ختم جلسه، خانواده دو تن از شهدای ارمنی و مادر یکی از شهدای ارمنی جنگ تحمیلی تجلیل شدند و از سوی نمایندگان اقلیت‌های دینی نیز هدیه‌ای به فرمانده پلیس تقدیم شد.

آقای گئورگ وارتان، نماینده محترم ارامنه تهران و شمال در مجلس شورای اسلامی، در بخشی از سخنان‌شان گفتند:

«جنگ بود رفتیم و جنگیدیم، دوره سازندگی بود سازندگی کردیم، و در مدارس، در حوزه فرهنگ، در دانشگاه‌ها سعی کردیم همه‌جا شهروندان منضبطی باشیم. متقابلاً قانون اساسی در حمایت از فرهنگ و باورهای ما مواردی را در نظر گرفته که هم ما و هم مسؤولان نظام به آن علم کامل دارند. حقوقی برای ما در نظر گرفته شده است و ما به عنوان ایرانی چیزی بیش از این نمی‌خواهیم و توقع ما این است که همان‌طور که ما سعی می‌کنیم در چارچوب قانون حرکت کنیم مسؤولان عزیز هم حقوق شهروندی ما را رعایت کنند».

بعد از سخنان نمایندگان اقلیت‌ها، سعید تقوی طی سخنانی از فرمانده پلیس تهران خواستند در جریان تغییر و تحولاتی که در مدیریت نیروهای انتظامی پیش می‌آید، حتی‌الامکان از تغییر کارشناسان امور اقلیت‌ها در معاونت اطلاعات نیروهای انتظامی پرهیز شود:

«در این ده سال مناسباتی شکل گرفته است. کارشناسانی که شما در بخش اماکن و معاونت اطلاعات نیروهای انتظامی داشتید مرتب با ما تماس و همکاری داشتند و خودشان دیگر مراکز اقلیت‌ها را می‌شناختند مثلاً می‌گفتیم امروز در باشگاه آزارات فلان مراسم است و

با شرایط ویژه‌ای هر سال با همکاری نیروهای انتظامی در نهایت آرامش و امنیت برگزار می‌شود. در چند سال اخیر که جشن‌های کریسمس با ایام محرم الحرام مصادف شده است، با وجود این که خود هموطنان مسیحی گفته‌اند به خاطر ایام سوگواری مراسم را تعطیل کنیم، منتها مسؤولان نظام خیلی تأکید داشتند که آن‌ها بتوانند مطابق آداب و رسوم خودشان در آن ایام جشن‌هاشان را برگزار کنند. فقط در تهران ده هتل و سالن و مراکز اختصاصی مراسم دارند که به کمک نیروی انتظامی به خوبی برگزار شده است. یکی از برکات این جلسات این است که جناب عالی هم از نزدیک با مسائل خاص اقلیت‌های دینی آشنا می‌شوید و هم اکنون از شما قول می‌گیریم که مطابق پارسال در ایام کریسمس در یکی دو کلیسا حاضر باشید و از نزدیک مراسم را ببیند».

بعد از سخنان سرپرست دفتر امور اقلیت‌ها، گئورگ وارتان نماینده ارامنه تهران و شمال، اسفندیار اختیاری نماینده زرتشتیان در مجلس شورای اسلامی، سیامک مره صدق نماینده کلیمیان در مجلس شورای اسلامی، و اسقف بنیامین نماینده کلیسای شرق آشور، از نیروهای انتظامی تهران به خاطر زحماتی که برای حفظ امنیت شهر می‌کشند تشکر کردند. همه سخنگویان تأکید داشتند که قانون اساسی بستر و مبنای مناسبی است برای رعایت حقوق اقلیت‌های دینی در کشور.

رفقای دیروز رقبای امروز

انتخابات در ارمنستان

نرانه آروستامیان



فکر می‌کنیم که به قول معروف تکرار می‌کنند که یادشان نرود.

لئون ترپتروسیان درباره رفاقت با کوچاریان گویا چیزی نگفته، کوچاریان هم اگر اشتباه نکنم از این رفاقت هیچ صحبت رسمی نکرده است. اما اگر کوچاریان رفیق سرکیسیان است و سرکیسیان نیز رفیق ترپتروسیان بوده، پس بر اساس اصول منطق کتاب‌های درسی، کوچاریان نیز باید با ترپتروسیان رفاقت کرده باشد.

باز هم بر اساس قوانین مدرسه‌ای، اگر سه نفر با هم رفیق باشند و بخواهند از چیزی استفاده کنند، این باید به نوبت باشد و با کمک یکدیگر. نتیجه این که سرژ سرکیسیان نخست به لئون ترپتروسیان خدمت و کمک کرده، بعد به روبرت کوچاریان

سرژ سرکیسیان نیز احتمالاً پشت و پناه محکمی برای لئون ترپتروسیان بوده، چنان‌که - به گفته‌ی تیگران سرکیسیان نخست وزیر- برای روبرت کوچاریان هم در سال‌های ریاست جمهوری او چنین بوده است. غیر از این- باز هم به گفته‌ی نخست وزیر- سرژ سرکیسیان و روبرت کوچاریان دوستان خوبی بوده‌اند و هستند. این دیگر ما را به یاد قسم خوردن دوستان همکلاسی قدیم می‌اندازد، آن هم نه از سوی آن‌ها، بلکه یک شخص سوم. معمولاً برای چیزی که عیان است و آشکار، کسی چیزی نمی‌گوید، مثلاً وقتی می‌دانی که کسی را دوست داری دیگر نیازی به باوراندن او نیست. همین که او می‌داند، دیگر کافی است، نیازی نیست مرتباً درباره آن صحبت کنی، و گرنه

این سه رفیق، سه رئیس‌جمهور هستند که در طول ۲۰ سال استقلال ارمنستان، کشور را اداره کردند: لئون ترپتروسیان، روبرت کوچاریان و سرژ سرکیسیان. همین خود آن‌ها یا اطرافیان‌شان هستند که ما را به یاد رفاقت‌شان می‌اندازند. برای مثال، لئون ترپتروسیان در میدان آزادی اعلام کرد که سرژ سرکیسیان دوست ده ساله او بوده است. در این سال‌ها هم حتماً دوستان چندان بدی نبوده‌اند. لئون ترپتروسیان چنان که در میتینگ اعلام کرد، از مقام ریاست جمهوری خود «سوء استفاده» نکرده و هیچ‌گاه از سرژ سرکیسیان نخواسته است که این یا آن کار را انجام دهد، یعنی حداقل این که از رفاقت سوء استفاده نکرده و این دیگر چیز خوبی است.

خدمت و کمک کرده، اما حالا که نوبت خدمت و کمک آن‌ها به رفیق رئیس‌جمهورشان رسیده، انگار که نمی‌خواهند چنین کنند.

وقتی لئون ترپتروسیان از خاطره‌ی رفاقت ده‌ساله‌اش یاد می‌کند، این را می‌توان پذیرفت، زیرا این رفاقت دیگر وجود ندارد. اما وقتی که از رفاقت سی‌ساله سرژ سرکیسیان و روبرت کوچاریان سخن می‌گویند و می‌کوشند به همه بیاورند که آن‌ها دوستان واقعی هستند، درک آن برای من کمی مشکل است. این که آن را با صدای بلند اعلام می‌کنند شاید به خاطر خطری است که واقعا آن رفاقت را تهدید می‌کند. چیز دیگری که نمی‌توانم بفهمم این است که این رفاقت‌های ۱۰ ساله و ۲۰ ساله و ۳۰ ساله، چرا، یا بهتر بگویم به خاطر چه از میان می‌رود.

انتقادات حزب دانشناکسوتیون، عالی‌جناب آرام اول و شارل آزناوور

ناییرا هایرومیان

این سه که از مهم‌ترین شخصیت‌ها در دیاسپورای

ارمنی هستند در دو ماه اخیر نسبت به سیاست حکومت ارمنستان اظهارات تندی انجام داده‌اند

کمیته مرکزی حزب دانشناکسوتیون شاخه غرب آمریکا در آغاز سپتامبر با صدور اعلامیه‌ای سرژ سرکیسیان را به انحصار طلبی، الیگارشوی اقتصادی، کمک به مهاجرت از کشور و دیگر جرایم سنگین متهم کرد. عالی‌جناب آرام اول، رهبر حوزه دینی آنتیلیاس، نیز در ۱۷ سپتامبر در همایش ارمنستان-دیاسپورا چنین سخنانی ایراد کرد. ایشان گفتند که کشور از جمعیت خالی می‌شود و حکام نیز با سیاست‌های غلط خود به این روند کمک می‌کنند. آرام اول اظهار داشت: «امروز ما با دستان خود ارمنستان را از ارمنیان خالی می‌کنیم. روند شتابان فساد و آفت ارتشا، وضع مرفه اقلیتی از مردم و در مقابل آن زندگی رقت انگیز اندیشوران، نویسندگان، معلمان و کل مردم، نیاز فوری به اصلاحات دارد. کلیسا نمی‌تواند به این پدیده‌های ناسالم بی‌اعتنا بماند». و اما شارل آزناوور، یکی دیگر از ارکان مهم ارمنیان، گفته است که وضع کنونی اداره ارمنستان در جهت پیشرفت کشور نیست. در سخنان آزناوور درد شدیدی احساس می‌شد. او گفت در ارمنستان روستاییان را مجبور می‌کنند بر زمین خود نیمه‌گرسنه زندگی کنند، در حالی که کشور در دست مافیا است.

با این حال، شارل آزناوور، عالی‌جناب آرام اول و سران حزب دانشناکسوتیون در ارمنستان عنصر نامطلوب اعلام نشدند، اما حرف آن‌ها را هم گوش نکردند، همان‌گونه که به حرف اپوزیسیون-که نسبت به افزایش مهاجرت، بی‌عدالتی و انحصار طلبی اقتصادی هشدار می‌دهد- نیز گوش نمی‌کنند.

در این اواخر لئون ترپتروسیان خاطر نشان کرد که دموکراسی وسیله‌ای برای تشکیل حکومت جدید نیست، بلکه مکانیزمی است برای رد حکومت نامطلوب. از این نظر در ارمنستان دموکراسی وجود ندارد، در قانون حتی برای برکناری نمایندگان نیز سازوکاری پیش بینی نشده، چه رسد به رئیس‌جمهور. نظام‌نامه مدونی برای اعلام انتخابات زودهنگام وجود ندارد و دشوار بتوان از استعفا و تأثیر افکار عمومی بر حکومت‌گران سخن گفت.

خلاصه این که نمایندگان حکومت ارمنستان قبول دارند که در کشور دموکراسی وجود ندارد و دموکراسی هنوز "در راه برقراری است". این بهانه خوبی است برای نادیده گرفتن افکار عمومی. این آقایان زره به تن کرده و دیگر از توجه به گفته‌های دیگران دست کشیده‌اند، حتی اگر این گفته‌ها از آن عالی‌جناب آرام اول و شارل آزناوور باشد.

ترجمه: گارون سرکیسیان





زمین لرزه اسپیتاک در آخرین سال‌های حکومت شوروی در ارمنستان

مقامات کشور که آمادگی رویارویی با فاجعه‌ای به این ابعاد را نداشتند فلج شدند و برای نخستین بار گورباچف از آمریکا و کشورهای غربی تقاضا کرد که به کمک مناطق زلزله‌زده بشتابند. آرامنه نیز از همه کشورهای جهان با ارسال انواع و اقسام کمک‌های به یاری قربانیان زلزله شتافتند.

سرمای سخت زمستان نیز مزید علت شد و زندگی اهالی گیومری، اسپیتاک و سایر شهرهای منطقه را باز هم سخت‌تر کرد.

یکی از دلایل تعداد بالای قربانیان، ساخت و ساز

۱۱ و ۴۸ دقیقه صبح به وقت محلی روی داد و جان ۲۵۰۰۰ نفر را گرفت. تعداد مجروحان ۱۹۰۰۰ نفر، و تعداد کسانی که خانه‌شان را از دست دادند ۵۰۰۰۰۰ نفر تخمین زده می‌شود. بیش از ۲۰ شهر و ۳۴۲ روستا صدمه دیدند و در این میان ۵۸ روستا به کلی نابود شدند. خسارت زلزله بیش از ۱۶ میلیارد دلار برآورد می‌شود.

چنین حادثه‌ای برای کشور کوچکی با جمعیت ۳ میلیون نفر یک فاجعه بزرگ بود. هنوز که هنوز است آثار آن در زندگی اهالی این منطقه هویداست.

در سال ۱۹۸۸، در آخرین سال‌های پیش از فروپاشی شوروی و استقلال ارمنستان، دو زلزله این کشور کوچک را لرزاند. نخستین، جنبش قره‌باغ بود که در نهایت به استقلال جمهوری ارمنستان و تأسیس جمهوری قره‌باغ انجامید و دیگری زلزله‌ای حقیقی به قدرت شش و هشت دهم ریشتر، که در ۷ دسامبر این سال، مناطق شمالی ارمنستان را لرزاند، شهر گیومری امروز و لنیناکان آن روز به خرابه‌ای تبدیل کرد و شهر اسپیتاک را با خاک یکسان کرد. زلزله در ساعت





غیراستاندارد ساختمان‌هایی بود که تعداد زیادی از آن‌ها در سال‌های زمامداری برژنف ساخته شده بودند. دیگر این که زلزله در ساعتی روی داد که بچه‌ها در مدرسه بودند و بسیاری از آن‌ها زیر آوار ماندند و جان باختند.

بعد از وقوع زمین‌لرزه، نیروگاه اتمی مدز/امور نیز مدتی تعطیل شد، اما چند سال بعد، وقتی به سبب محاصره اقتصادی ارمنستان توسط آذربایجان کشور با کمبود سوخت جدی روبه‌رو شد، نیروگاه مجدداً کارش را آغاز کرد.



به مناسبت هشتمین سالگرد درگذشت ویگن جزئی از خاطره موسیقایی دهه‌های سی و چهل شمسی



کجاوه

آهنگ‌ساز: عطاالله خرم
خواننده: ویگن
شعر از: پرویز وکیلی

با نغمه‌های کاروان
از راه رسیده ساریان
آزرده دل از دیدن
دروازه و دروازه بان
بنشسته چون نیلوفری
در یک کجاوه دختری
دل برده او از ساریان
اما دلش با دیگری
دلداده در شب سفر
پیاده رفته تا سحر
با دخترک او گفته است

غوغای دل در هر نظر
که ماه من جفا مکن
مرا ز خود جدا مکن
چو می روی ز کاروان
مرو ز پیش ساریان
در این سفر
به هر کجا که رو نمود
دو چشم او
به روزن کجاوه بود
کند به دل خدا خدا
که چون شوم از او جدا
فردا جدایی می رسد
آخر به پایان سفر
آن مه ندارد بعد از این
با ساریان کاری دگر

بارون بارونه

خواننده: ویگن
شعر: سیروس آیرنپور

بارون بارونه زمینا تر می شه
گل نسا جوئم کارا بهتر می شه
بارون بارونه زمینا تر می شه
گل نسا جوئم کارا بهتر می شه
گل نسا جوئم تو شالیزاره
برنج می کاره می ترسم بچاد
طاقت نداره طاقت نداره
بارون بارونه زمینا تر می شه
گل نسا جوئم کارا بهتر همیشه
دونه‌های بارون بیارین آروم تر
بارای نارنج داره می شه پر پر
گل نسای منو می دن به شوهر

خدای مهربون تو این زمستون
یا منو بکش یا اونو نستون
یا منو بکش یا اونو نستون
یا منو بکش یا اونو نستون
بارون بارونه زمینا تر می شه
گل نسا جوئم کارا بهتر همیشه
بارون می باره زمینا تر همیشه
گل نسا جوئم کارا بهتر همیشه
گل نسا جوئم غصه نداره
زمستون می ره پشتش بهاره
زمستون می ره پشتش بهاره
زمستون می ره پشتش بهاره
زمستون می ره پشتش بهاره
زمستون می ره پشتش بهاره



روز چهارم آبان ماه، هشت سال از مرگ ویگن، خواننده مشهور ایرانی-ارمنی در شهر لس‌آنجلس ایالات متحده گذشت. نام کاملش ویگن دردریان بود، اما همه او را به نام ویگن می‌شناختند و با همین نام به یکی از محبوب‌ترین ستارگان موسیقی عامه‌پسند ایرانی بدل شد. صدای گرم و ترانه‌های زیبایش که بسیاری‌شان نمونه‌های خوب ترانه‌سرایی در موسیقی پاپ ایرانی هستند، بی‌تردید به عنوان جزئی از خاطره جمعی آن نسلی باقی خواهد ماند که در اوج محبوبیت ویگن، جوانی‌اش را سپری می‌کرد.

ویگن در سال ۱۳۰۷ در همدان به دنیا آمد. در جوانی به تهران آمد و با خواندن در کافه شمیران شهرتی به هم زد. وقتی در رادیو تهران خواند این شهرت چندبرابر شد. صدای منحصر به فرد و زیبای او و این که در اجراها خودش گیتار می‌زد، به محبوبیت او کمک کردند. او به سلطان جاز ایران مشهور شد، اما در واقع ترانه‌هایش ارتباطی با موسیقی جاز ندارند و یک نوع موسیقی پاپ ایرانی هستند که در زمان خود تازگی داشت. مسلماً ترانه‌سرایی که اشعار آوازه‌هایش را نوشته‌اند در موفقیت او بی‌تأثیر نبوده‌اند. برخی از ترانه‌های او نمونه‌های زیبای ترانه‌سرایی عامه‌پسند و دلنشین و موسیقی سبک هستند. او به ارمنی هم می‌خواند و یکی دو مورد نیز روی ملودی‌های ارمنی شعر فارسی گذاشته و خوانده است. ویگن بعد از انقلاب به ایالات متحده رفت و با خانواده‌اش همان‌جا ساکن شد. او در دیار غربت نیز به خوانندگی و انتشار آلبوم به زبان‌های فارسی و ارمنی ادامه می‌داد.

برادر ویگن، کارو، شاید تنها شاعر ارمنی فارسی‌نویس باشد. او نیز چند سال پیش در لس‌آنجلس درگذشت. ویگن دردریان بازیگر سینما هم بود و در بیش از ده فیلم آواز خواند و بازی کرد. از مشهورترین این فیلم‌ها می‌توان به *چهارراه حوادث* (۱۳۳۴)، *ساموئل خاچیکیان* و *عروس دریا* (۱۳۴۴)، *آرمان هوسپیان* اشاره کرد.

اسب سم طلا

آهنگ‌ساز: عطاالله خرم
خواننده: ویگن
شعر از: نوذر پرنگ

فرار کنم فرار کنم
نه کجا فرار کنم
دلّم نمی‌گیره قرار
سر راشونو می‌گیرم
آگه بیاد صد تا سوار
اسب ابلق سم طلا
آسته برو، می‌ری کجا
اسب ابلق سم طلا
آسته برو، می‌ری کجا
می ترسم دیوونه بشم
با آدماش جنگ بکنم
سر بشکنم آی سر بشکنم
می ترسم دیوونه بشم
با آدماش جنگ بکنم
سر بشکنم آی سر بشکنم

دختر خانو می‌خوامش
خان بدونه منو می‌گیره
چی کار کنم آی چی کار کنم
دختر خانو می‌خوامش
خان بدونه منو می‌گیره
چی کار کنم آی چی کار کنم
اسب ابلق زین کنم
تنگ غروب سوار بشم
فرار کنم فرار کنم
اسب ابلق زین کنم
تنگ غروب سوار بشم

یا تبرزین ور دارم
نیمه شبون خونه شون
در بشکنم در بشکنم
یا تبرزین ور دارم
نیمه شبون خونه شون
در بشکنم در بشکنم
نه آخه چه کاریه
نه می‌رم گل می‌ستونم
سر زلفش وامی‌ستونم
نه می‌رم گل می‌ستونم
سر زلفش وامی‌ستونم
اسب ابلق سم طلا
تندتر برو، آسته چرا
اسب ابلق سم طلا
تندتر برو، آسته چرا

می ترسم دیوونه بشم
با آدماش جنگ بکنم
سر بشکنم آی سر بشکنم
می ترسم دیوونه بشم
با آدماش جنگ بکنم
سر بشکنم آی سر بشکنم
یا تبرزین ور دارم
نیمه شبون خونه شون
در بشکنم در بشکنم
یا تبرزین ور دارم
نیمه شبون خونه شون
در بشکنم در بشکنم
نه چه کاریه
نه می‌رم گل می‌ستونم
سر زلفش وامی‌ستونم

گفت‌وگو با ژولیت در دریان، خواهر ویگن و کارو

مینو صابری



این گفت‌وگو که در سایتهای متعددی چاپ شده در سال ۱۳۸۶ انجام شده است. در طی آن، خواهر ویگن از زندگی دشواری که از فقر تا شهرت داشته‌اند صحبت می‌کند. صحبت‌های او چهره نمونه‌واری از این خواننده محبوب ترسیم می‌کند که به مدد استعداد خود از فقر به اوج شهرت صعود کرده و با بزرگان کشور که از نظر خاستگاهش سنجیتی با آنها نداشته، نشست و برخاست پیدا کرده است. آنچه خواهر دو برادر مشهور کارو و ویگن در دریان درباره آنها سخن گفته برای آشنایی با زندگی پر آشوب این خانواده مفید است. در زمان انجام این مصاحبه ویگن و کارو هر دو فوت کرده بودند، اما خواهرش از مرگ آنها بی‌اطلاع بوده است. چند سال بعد ژولیت در دریان هم از دنیا رفت.

آن‌جا بودیم. ارثیه‌ای به ما رسیده بود که آمدیم برای تقسیم آن، اما بخش زیادی از ارثیه را بالا کشیدند و پولی هم که به دستم دادند دلارهای تقلبی بود و چیزی دست‌مان را نگرفت. پسر هم در ایران تصادف کرد و از دنیا رفت. من و فرانکو هم دیگر ماندگار ایران شدیم.

• از کودکی تان بگوئید. چه سالی به تهران آمدید؟

اول که همدان بودیم. همه در همدان به دنیا آمدیم. بعد به بروجرد رفتیم و حدود دو سال آن‌جا زندگی

آن‌ها برادرم زاون است، بعد از او هلن، و پشت سر او من به دنیا آمدم. من فرزند سوم هستم و ویگن بعد از من به دنیا آمد و بعد از او هم کارو و سپس برادر دیگرم هراند و بعد از هراند هم برادرم واحه، آخرین فرزند هم که خواهرم آرمینه است. زاون و هلن و واحه هر سه فوت کردند اما ویگن و کارو و هراند و آرمینه در امریکا زندگی می‌کنند، من هم که این‌جا هستم.

• چه‌طور شد که در ایران ماندید؟
انقلاب که شد رفتیم یونان. حدود هشت سال

• شما از آرامنه مهاجر هستید؟
پدر بزرگ مادری‌ام اهل همدان بوده؛ فردی سرشناس و متمول. اما پدرم از مهاجرینی بوده که در زمان قتل‌عام آرامنه از ترکیه به ایران گریخته و دست سرنوشت او را به باغ پدر بزرگم کشانده بود. آن‌ها هم به او اجازه داده بودند در باغ زندگی کند. پس از گذشت مدتی پدرم و مادرم عاشق یکدیگر شده و با هم ازدواج کرده بودند.

• شما اولین فرزند آن‌ها بودید؟
صدایش را می‌کشید و می‌گوید: نه، فرزند اول

دل دیوانه

با تو رفتم
بی تو باز آمدم
از سر کوی او
دل دیوانه
پنهان کردم
در خاکستر غم
آن همه آرزو
دل دیوانه
چه بگویم با من ای دل چه‌ها کردی
تو مرا با عشق او آشنا کردی
پس از این زاری مکن
هوس یاری مکن

تو ای ناکام، دل دیوانه
با غم دیرینه‌ام
به مزار سینه‌ام
بخواب آرام، دل دیوانه.
با تو رفتم
بی تو باز آمدم
از سر کوی او
دل دیوانه
پنهان کردم
در خاکستر غم
آن همه آرزو
دل دیوانه
چه بگویم با من ای دل چه‌ها کردی
تو مرا با عشق او آشنا کردی
پس از این زاری مکن

هوس یاری مکن
تو ای ناکام
دل دیوانه
با غم دیرینه‌ام
به مزار سینه‌ام
بخواب آرام
دل دیوانه
با تو رفتم
بی تو باز آمدم
از سر کوی او
دل دیوانه
پنهان کردم
در خاکستر غم
آن همه آرزو
دل دیوانه

چه بگویم با من ای دل چه‌ها کردی
تو مرا با عشق او آشنا کردی
پس از این زاری مکن
هوس یاری مکن
تو ای ناکام
دل دیوانه
با غم دیرینه‌ام
به مزار سینه‌ام
بخواب آرام
دل دیوانه

کردیم. پدرم در سن جوانی سخت مریض شد و ذات‌الریه او را از پا درآورد. بعد از مردن پدرم ما خیلی فقیر شدیم. خانواده‌ی مادری هم که متمول بودند همه اموالشان را در زمان اشغال ایران توسط متفقین از دست دادند و ورشکست شدند. هشت بچه‌ی گرسنه روی دست مادرم مانده بود و تنها راه برای سیر کردن شکم ما این بود که به اراک برویم.

• چرا اراک؟

یک دایی داشتیم که در اراک کارخانه مشروب سازی داشت با نام «مشروب باد». داییم پیغام داده بود به منزل آن‌ها برویم. یک سالی هم آن‌جا بودیم. از اراک رودخانه خروشان را به یاد می‌آورم و روزی که آب رودخانه ویگن را با خودش برد. مسافت زیادی ویگن به همراه جریان آب می‌رفت تا این که در نقطه‌ای که رودخانه دو شاخه می‌شد، آب او را به داخل باغ یکی از اشراف زادگان اراکی برده بود و در آن‌جا باغبانی او را از داخل آب بیرون کشیده بود. از آن به بعد ویگن دچار حمله‌هایی مثل صرع می‌شد طوری که دندان‌هایش کلید می‌شد و غش می‌کرد. تا این که یک روز یک فال‌گیر آمد و نوشته‌ای را به بازویش بست، از آن به بعد حالش خوب شد و دیگر آن حمله‌ها به سراغش نیامد. بعد از اراک به تبریز رفتیم اما این مهاجرت‌ها هم ما را از گرسنگی نجات نمی‌داد. همیشه خوراک‌مان سیب زمینی آب‌پز بود، ما دوران کودکی سختی داشتیم.

• ویگن از چه سالی با موسیقی آشنا شد؟

سالش را یادم نیست، اما نوجوان بود. ما یک داماد داشتیم به اسم باریس که از روسیه آمده بود. او گیتار می‌زد و ویگن نواختن گیتار را از باریس آموخت (می‌خندد). آن زمان که ویگن در خانه آواز می‌خواند همه با او دعوا می‌کردیم که چرا می‌خوانی. او هم به گوشه‌ای می‌رفت و برای خودش می‌خواند.

• ویگن از چه سالی به طور رسمی خوانندگی را آغاز کرد؟

ویگن برای خدمت سربازی به آبادان رفت. در آن‌جا برای سربازان آواز می‌خواند تا این که به گوش فرمانده‌شان می‌رسد. روزی فرمانده او را صدا می‌زند و می‌گوید بخوان، وقتی ویگن شروع به خواندن می‌کند آن افسر خیلی خوشش می‌آید و از آن به بعد در باشگاه افسران روی سن می‌رود و برایشان می‌خواند. تا این که روزی از سربازی فرار کرد و به تهران آمد، آن زمان ما هم ساکن تهران بودیم. ویگن هنوز هم سرباز فراری است. • در آن زمان ویگن خوانندگی را به طور حرفه‌ای شروع کرد؟

بله وقتی به تهران آمد بعد از مدتی خوانندگی را به طور رسمی از کافه شمیران آغاز کرد. خیلی زود آوازی او همه‌جا پیچید و محبوب همه شد، طوری که ظرف مدت کوتاهی مشهور شد و درباریان و افسران ارشد ارتش برای شنیدن آواز ویگن به کافه شمیران می‌رفتند. بعد با چند کافه دیگر هم قرارداد بست و کارش حساسی گرفت.

• اولین ترانه‌ای که ویگن اجرا کرد کدام بود؟

اسم اولین ترانه‌اش سلام بر غم بود که شعرش را کارو گفته بود:

بر تو سلام ای غم، ای که جا داری همیشه در دل من ... ویگن از اشعار کارو زیاد استفاده می‌کرد. با این که آن زمان با هم اختلاف نظر داشتند اما رابطه‌شان خیلی خوب بود.

• اختلاف نظر؟ در چه مورد؟

مثلاً کارو با حکومت مشکل داشت و ضد خانواده سلطنتی بود اما ویگن با درباریان رفت و آمد داشت. ویگن درآمد خوبی داشت و با خانواده سلطنتی نشست و برخاست می‌کرد. همان وقت‌ها که اوج شهرت ویگن بود حداقل شیبی بیست، سی هزار تومان درآمد داشت. خانه‌اش هم در خیابان تخت طاووس بود اما مهمانی‌های مهم را در خانه‌ی من برگزار می‌کرد.

• چرا؟

برای این که ما آن‌زمان خیلی ثروتمند بودیم و ترجیح می‌داد درباریان را در خانه من پذیرایی کند. شیبی، چند تا از درباریان از جمله شاپور غلام‌رضا و اشرف پهلوی و هما پهلوی و عده‌ای دیگر را برای شام دعوت کرده بود. مهمانی هم طبق معمول در خانه ما بود. ویگن به ما سفارش کرد مبادا کارو بو ببرد. مهمان‌ها آمدند و ساعتی بود نشسته بودند که کارو برحسب اتفاق به خانه‌ی ما آمد. ویگن به محض مطلع شدن از آمدن کارو دست و پاهایش شروع به لرزیدن کرد چون احتمال می‌داد کارو مهمانی را به هم بریزد. کارو ویگن را صدا زد و به او گفت: تو خانواده‌ی پهلوی را دعوت می‌کنی؟! آن هم طوری که من خیر نشوم؟! اصلاً این‌ها کی هستند؟ کارو خیلی عصبانی شده بود اما با وجود این بعد از ساعتی رفت پیش مهمان‌ها نشست. شاپور غلام‌رضا از او خواست تا از اشعارش بخواند و کارو در لحظه این شعر را سرود و خواند:

ای چکمه پوشان پست و فرومایه

شرافت در جیب، ستاره بر دوش ... همه‌ی ما نگران بودیم که مبادا درباریان این شعر را توهین قلمداد کنند اما شاپور غلام‌رضا خیلی خوشش آمد و گفت آدمی به عجیبی کارو ندیده‌ام. آن شب به خیر گذشت.

• حالا که صحبت از کارو شد از او بگویید.

کارو واقعا آدم عجیبی است. خیلی حساس است، یادم می‌آید زمانی را که می‌خواست اولین کتاب شعرش را چاپ کند؛ خیلی فقیر بودیم و او قادر نبود شعرهایش را چاپ کند. برای همین تصمیم به خودکشی گرفته بود. طنابی را از سقف آویزان کرده بود و خودش را حلق‌آویز کرده بود. ما با شنیدن صدایی از جا پریدیم به محلی که صدا از آن آمده بود رفتیم. دیدیم کارو خودش را دار زده اما بلافاصله طناب پاره شده و او به زمین افتاده بود. مادرم با دیدن اوضاع خیلی تلاش کرد و از این و آن پول قرض کرد و اولین کتاب کارو را چاپ کرد.

• کدام کتاب؟

اسمش را یادم نیست اما یادم می‌آید که مورد توجه قرار نگرفت و فروش نکرد.

• کارو چندبار ازدواج کرده و چند فرزند دارد؟

کارو فقط یک‌بار ازدواج کرد و از همسرش جدا شد. سه فرزند دارد؛ دو دختر و یک پسر. رمی، ربکا و رنه.

• ویگن چندبار ازدواج کرده و چند فرزند دارد؟

به طور رسمی سه بار. اولین ازدواجش با زنی بود با نام اولگا که مادر ژاکلین و آیلین و کاترین است. اولگا چند سالی از ویگن بزرگ‌تر است. از دومین ازدواجش دو فرزند دارد، ادوین و الوین. از همسر سومش بچه ندارد اما همسرش یک بچه دارد که با ویگن زندگی می‌کند.

• کارو چه خصوصیتی دارد که می‌گویید آدم عجیبی است؟

فقط می‌توانم بگویم آدم عجیبی است. شجاعتی که در وجود کارو هست در هیچ کس دیگر ندیده‌ام.

• خصوصیات اخلاقی ویگن؟

ویگن خیلی خوش اخلاق است. وقتی با او هم صحبت می‌شوی به آسانی دل نمی‌کنی. بذله‌گو و شوخ است. شیرین لطفه تعریف می‌کند و در تقلید صدا و لهجه رو دست ندارد! آدم متعهدی است و رسم امانتداری را خوب می‌فهمد.